

در معنی «آوازه»

فیروز منصوری

در مقاله «واژه‌ای از میان‌رودان» تألیف زهره زرشناس، مندرج در نامه فرهنگستان، دوره ششم، شماره اول (تیر ۱۳۸۲) واژه آوازه به معنای «دریاچه، آبگیر بزرگ» وام‌واژه سغدی در زبان فارسی خوانده شده است. کاربرد واژه‌های اوز، اوزه، اوزک، به تنهایی یا در ترکیبات، در تسمیه مکان‌ها یا شهرهایی در ماوراءالنهر و مشرق ایران قرینه دیگری گرفته شده است بر وام‌واژه بودن آوازه سغدی در زبان فارسی. واژه‌های آبزه، حوض، آبزَن در زبان فارسی و اوزک و اوزلو در گویش‌های ایرانی نیز احتمالاً از مشتقت و گونه‌های همان واژه سغدی شمرده شده است.

با خواندن این مقاله، مفید دانستم حاصل یادداشت‌هایی را که طی مطالعات ممتد در باب واژه آوازه فراهم آورده‌ام به این مناسبت عرضه دارم.

آوازه، واژه ساقط‌شده از فرهنگ‌ها، آبگیر پهناوری را گویند که باران و آب‌های پایانی نهرها، باقیمانده آب گرمابه‌ها و کشتزارها و آسیاب‌ها بدانجا ریزد و راکد ماند؛ مرغ و ماهی و سایر جانوران آبی در این آبگیرها گرد می‌آیند و صیادان در آن به شکار می‌پردازند. این‌گونه آبگیرها را به عربی بطیحه (جمع: بطایح) خوانند.

مدلول واژه پارگین فارسی نیز همین است. این واژه در زبان پهلوی، به صورت پارگین parken و در زبان ارمنی نیز به صورت پارگن *պարկն* آمده است.

به شواهد زیر توجه نمایید:

اما آب‌هایی که آن را بطیحه خوانند و آن بسیار است و لکن آنچ معروف است نه بطیحه است.

... هفتم بطیحه بخارا، او را آوازه بیکند خوانند، اندر بیابان است.^۱

و دیگر رود بخاراست ... و اندر میان بخارا بگذرد و بعضی از او به کشت و برز آنجا را به کار شود و بعضی به آوازه بیکند افتد.^۲

نرشخی در تاریخ بخارا آوازه بیکند را چنین توصیف کرده است:

پیوسته بیکند نیستانهاست و آبگیرهای عظیم و آن را پارگین فراخ خوانند. و فراگول نیز خوانند. و از مردان معتبر شنیدم که مقدار بیست فرسنگ در بیست فرسنگ است. و اندر کتاب مسالک و ممالک آورده است که آن را بُحیره سامجن خوانند. و فضل آب بخارا هم آنجا جمع شود. و اندر آنجا جانوران آبی باشند. و در جمله خراسان، آن مقدار مرغ و ماهی به حاصل نیاید که از آنجا به حاصل آید.^۳

بارتولد، در این باره می نویسد:

در این برکه پرندگان و ماهیان از همه جای خراسان بیشتر بود و این خود پسران چنگیز خان را بدان صوب جلب کرد.^۴

مأخذ و مستند بارتولد در این نوشته، حتماً تاریخ جهانگشای جوینی (ج ۱، ص ۱۱۱) بوده است:

جغتای و اوکتای به تماشای صید قوقو به فراگول آمدند و آن زمستان به تماشای صید مشغول بودند و هر هفته، جهت چنگیز خان نشان شکاری پنجاه شتروار قوقو می فرستادند.

اشاره نرشخی به کتاب مسالک و ممالک و بُحیره سامجن، ناظر به نوشته‌های ابوالقاسم جیهانی است که در اشکال العالم بطیحه بیکند و بطایح فرات را کوال خوانده و چنین وصف کرده است:

پس جوی فرات بر دیار عرب می کشد تا به رقه، فرقیسیا، رحبه، دالبه، عانه، هیت و انبار تا کوفه. و این جای پرداخت شدن آب فرات است به کوالهای عرب.^۵

در همه خراسان و ماوراءالنهر هیچ شهر انبوه تر از مردم و عمارت چون بخارا نباشد. آب آن از جوی سغد است و در میان شهر می رود و آنچه از ضیاع و اسباب و آسیابها و زراعتها باقی

(۱) حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، طهوری، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۷.
(۲) همان، ص ۴۳.
(۳) نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی، به تصحیح مدرّس رضوی، توس، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۶.
(۴) بارتولد، و، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۶۹.
(۵) جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، انتشارات آستان قدس رضوی، تهران ۱۳۶۸، ص ۳۸ و ۳۹.

می‌ماند از بیکند به کوالی که آن را سامجاس (سامجن) می‌گویند می‌رسد.^۶
در شاهنامه فردوسی، قلعه بیکند دژ آوازه خوانده شده است که پرموده پسر ساوه، شاه
ترکستان، پس از شکست یافتن از بهرام چوبین، بدان دژ پناه برد:

دژی داشت پرموده آوازه نام	کز آن دژ بدی ایمن و شادکام
چو کین پدر بر دلش تازه شد	وز آن جایگه سوی آوازه شد
ز هنگام ارجاسب و افراسیاب	ز دینار و گوهر که خیزد ز آب
همه گنج‌ها در دژ آوازه بود	کجا نام او در جهان تازه بود

ثعالبی، به جای دژ آوازه، قلعه بیکند آورده است.

پروفسور مینورسکی، در تعلیقات ترجمه حدود العالم به انگلیسی، ضمن نقل
نوشته‌های نرشخی، آوازه را «مرداب بزرگ» معنی کرده و افزوده است که هم‌اکنون در
حومه کراسنووُدسک (قزل‌سو) در کرانه دریای خزر، مردابی را که محل ماهی‌گیری و
شیلات است آوازه کرتی دامزین (Avaza karti damzin) می‌نامند.^۷

در فرهنگ ریشه‌شناسی زبان ارمنی تألیف هراچیا آجاریان، آوازان (Avāzān) از واژه‌های
کهن و رایج در زبان و ادبیات نوین ارمنی به معنی «دریاچه یا آن‌چنان جای گسترده‌ای که رودهایی
را با شعبات آن (آب‌های آن) در خود جای دهد» معرفی شده است.^۸

علی بن احمد نسوی، در بازنامه، آبگیرهایی را که می‌توان در آن به شکار پرداخت
هرزآب نامیده است.

آوازه به معنی «محل شکار مرغان آبی» در تاریخ بیهقی به رساترین وجهی آمده است.
ابوالفضل بیهقی، آن‌گاه که از اعمال ورزشی و شکارهای امیر مسعود سخن می‌راند،
چنین می‌گوید:

وی فرموده بود تا آوازه‌ها ساخته بودند از بهر حواصل گرفتن و دیگر مرغان را. چند بار دیدم که
برنشست، روزهای سخت صعب سرد، برف نیک قوی، و آنجا رفت و شکار کرد و پیاده شد.^۹

۶) همان، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۷) Minorisky, W., *Hudūd al Alam* (The Regions of the World), E. J. W. Gibb Memorial, London 1937, p. 185.

۸) آجاریان، هراچیا، فرهنگ واژه‌های همانند: ارمنی-اوستایی-پهلوی-فارسی، ترجمه و گزارش ا. آریین، بنیاد
نیشابور، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۱۴.

۹) بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، چاپخانه بانک ملی
ایران، تهران ۱۳۲۴، ص ۱۲۵.

پرویز ناتل خانلری در مقدمه کتاب سمک عیار بخش «شیوه کتابت و طرز تصحیح» می‌نویسد: «در مواردی که یافتن صورت درست کلمه ممکن نبود یا صورت تصحیح شده با صورت مکتوب در اصل تفاوت فاحش داشته است علامت سؤال، در چنگک، مقابل کلمه قرار داده‌ام تا خواننده دقیق در آن تأمل کند».

در جلد اول این کتاب چنین آمده است:

شهران وزیر گفت: ای شاه، کار افتاد، چاره آن است که در این کار اندیشه کنیم. از بهر آن‌که این همه آشوب و فتنه از بهر مه‌پری بوده و می‌باشد. چون خورشید شاه و او به هم رسیدند و کام یافتند طلب‌کار او بودن محال است و روا نباشد. تا دختر بود، به امید آن‌که مرد بر وی نرسیده بود روا بود که او را طلب کردیم که کار زن چون جواهر بود: تا دختر بود دری نابسوده بود و جوهری نفیس، هواگرد بر وی نه‌افشانده، به دست هیچ غواصی نرسیده و، در قعر بحر ایزدی پرورش داده خلق جهان او را طلب‌کار می‌باشند تا باشد که چنین دُری به دست آورند.^{۱۰}

در این قطعه منقول، عبارت «در قعر بحر ایزدی پرورش داده» از نسخه بدل نقل شده و عبارت اصل «تا آوازه خلق [؟]» (با علامت سؤال در چنگک) به پانوش منتقل شده است که حکایت از تردید مصحح در صحت آن دارد.

در این پاره، بحر و آوازه، اشاره به کم و بیش وسعت و مقدار آب‌های انبوه است. شاعران بیشتر بحر و پارگین به کار برده‌اند.

ز پارگین بشناسند بحرِ دُر آگین ز تارمیغ بدانند ابرِ گوهر بار (مسعود سعد سلمان)
مرد که فردوس دید کی نگرد خاکدان و آن که به دریا رسید کی طلبد پارگین (خاقانی)

به این قیاس که در صحاری خشک و سوزان، در فصل گرما و حرارت هوا، هرز آب‌ها یا آوازه‌ها بهترین پناهگاه مرغان تشنه است و طیور به آن جای امن و امان روی می‌آورند، شمس‌الدین محمد بن قیس رازی علت و انگیزه روی آوردن خود و دیگران به دربار و درگاه اتابک ابوبکر سعد بن زنگی را به روی آوردن مرغان تفتیده و تشنه‌جان به آب و آوازه‌ها تشبیه کرده و چنین نوشته است:

و گواه دیگر آنک اشراف اطراف و اعیان بلدان، که در این دُور حیف و جور، و باحور فتنه و فتور از پایه دستگاه خویش افتاده‌اند و از سایه مال و جاه خویش بر صحراء ناکامی مانده به آوازه

۱۰) فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی، سمک عیار، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، آگاه، تهران ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۳۰.

امن وامانی، که بحمد الله ساحت این مملکت را شامل است و امید عدل و احسانی که به محض فضل حق طینت پاک و طیت طیبیه این پادشاه نیکونهاد را حاصل، چون مرغان تشنه که جان به آب می‌اندازند من کُلُّ فَحَّ عَمِيقِ رُوی به زلالِ حضرتِ جلالِ او می‌نهند.^{۱۱}

کلادیوس ریچ، سفیر دانشمند و باستان‌پژوه انگلیس در بغداد، در مراجعت از آخرین سیر و سفر کردستان عراق، روز سوم مارس ۱۸۲۰، با یک قایق محلی (کَلَاک)، از طریق دجله، موصل را به قصد بغداد ترک گفته و، پس از شش ساعت رودپیمایی، به آب‌بند و سدّی رسیده به نام سِکْرالْآوازه و موقعیت آنجا را چنین توصیف کرده است:

سِکْرالْآوازه بندی است ساخته در مقابل نهر. در مواقع کاستن و فروکش کردن آب‌های رودخانه، مقدار قابل ملاحظه‌ای آب در سطح آن باقی و برقرار مانده آبگیر و سیل‌بند کوچکی را تشکیل می‌دهد.^{۱۲}

در اواخر تابستان و اوایل پاییز، عمق آب آوازه به یک پا می‌رسد و می‌توان کف سنگ‌فرش آنجا را تماشا کرد که سنگ‌های عظیم را با آهک و ساروج به هم سفت کرده‌اند. اهالی محل ساختمان بند آوازه را به نمرود نسبت می‌دهند.^{۱۳}

گزارش کلادیوس ریچ و ابوالفضل بیهقی این نکته رامسلّم می‌دارد که آوازه‌ها پدیده طبیعی نیستند بلکه، بنا بر موقعیت محل، به دست انسان ایجاد شده‌اند و از آنها بهره‌برداری‌های گوناگون شده است، مانند ایجاد آب‌گورها و بندسارها برای تغذیه مادرچاه‌ها و سفره‌های زیرزمینی. همان طور که آوازه بیکنند بخارا پارگین فراخ یا قراگول (= آبگیر بزرگ) نامیده شده، تالاب‌ها و آبگیرهای آذربایجان نیز گول خوانده شده‌اند؛ مانند قوری گول تبریز.

استاد شهریار، در حواشی خود بر منظومه حیدربابا، در توضیح معنی بیت

حیدربابا قوری گولون قازلاری گدیکلرون سازاخ‌چالان سازلاری

چنین می‌نویسد:

قوری گول (برکه خشک) اسم برکه بسیار بزرگ دریاچه‌مانندی است پای‌گردنه معروف شبلی و

۱۱) شمس‌الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معایر اشعار العجم، به تصحیح محمد قزوینی، چاپ سوم، زوّار، تهران ۱۳۶۰، ص ۱۸.

12) The Zekr al Aawaze is a dam built across thr river, which at low water stands considerably above its surface, and forms a small cataract.

13) Rich, C. J., *Narrative of a Residence in Koordistan*, London 1836, vol. 2, p. 129.

کنار جاده تهران که با تجمع غازها و مرغابی‌های وحشی گاهی منظره باشکوهی پیدا می‌کند. چون تابستان‌ها مقدار زیادی آب آن کم شده و عقب می‌زند، برکه خشکه خوانده می‌شود. واژه گول نه تنها در گویش آذری بلکه در زبان کردی هم تداول دارد. در فرهنگ معین، به نقل از برهان قاطع، کول، پهلوی: کوله و کولاب، «آبگیر و تالاب» معنی شده است. در لهجه بخارایی و افغانستان و نیشابور هم این واژه رایج و زبانزد است.

